

جایگاه تشیع در دربار عادلشاهیان

خدیجه عالمی / استادیار دانشگاه تهران، دکترای تاریخ اسلام

چکیده

عادلشاهیان، به عنوان یکی از حکومت‌های شیعه‌مذهب، به مدت دو قرن (۸۹۵-۱۰۹۷ق / ۱۴۸۶-۱۶۸۹م) بر بیجاپور (منطقه‌ای از دکن) حکومت کردند. یوسف عادلخان، نخستین حاکم عادلشاهی، مذهب تشیع را در قلمرو خود به‌رسمیت شناخت. این امر همزمان با شکل‌گیری حکومت شیعه‌مذهب صفوی در ایران بود. با این همه، برخی از جانشینان وی در صدد احیای مذهب تسنن برآمدند. این نوشتار در صدد است جایگاه و موقعیت تشیع در دربار عادلشاهیان را به‌لحاظ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بررسی کند و به این مسئله پاسخ دهد که چگونه تشیع در دوره حاکمان عادلشاهی در منطقه بیجاپور به‌رسمیت شناخته شد؛ به‌گونه‌ای که با وجود تقابل اهل تسنن با تشیع، مذهب تشیع همچنان در دربار عادلشاهیان برتری و تفوق خود را حفظ کرد؟ در پاسخ به این پرسش، به این فرضیه پرداخته شده است: رقابت میان آفاقی‌های شیعه و دکنی‌های سنی‌مذهب در منطقه دکن، یوسف عادلخان را که تمایلات شیعی داشت، به‌سمت ایجاد حکومتی شیعه‌مذهب که بدان وسیله آفاقی‌ها بر دکنی‌ها تفوق یابند، سوق داد. همچنین شکل‌گیری دولت شیعه‌مذهب صفوی در ایران از یک سو و فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعیان در بیجاپور از سوی دیگر، از عوامل مهم تداوم و تفوق تشیع در دوره عادلشاهیان بوده است.

کلیدواژه‌ها: عادلشاهیان، یوسف عادلخان، آفاقی، دکنی، صفویه.

مقدمه

فلات دکن در تاریخ شبه قاره هند، از جمله مناطقی است که حکومت‌های سنی و شیعه‌مذهب را در خود تجربه کرده است. در این میان، بیجاپور، یکی از مناطق دکن، به لحاظ شکل‌گیری حکومتی شیعه‌مذهب در این منطقه، دارای اهمیت است. از این رو، بررسی موقعیت و جایگاه تشیع در این منطقه می‌تواند بخشی از زوایای تاریخ تشیع در شبه قاره هند را بازگو کند. بدین منظور، جهت بررسی موقعیت تشیع در دربار عادلشاهیان، به این نکات پرداخته شده است: عادلشاهیان دربارهٔ تشیع چه دیدگاهی داشتند و در این زمینه چگونه عمل کردند؟ تشیع در دربار آنان از چه موقعیتی برخوردار بوده است؟ آیا موقعیت و منزلت تشیع در دربار عادلشاهیان، همانند موقعیت تسنن بوده یا موقعیتی ویژه داشته است؟ موقعیت سیاسی و اجتماعی شیعه در این دوره چگونه بوده و حاکمان عادلشاهی چه نقشی در بهبود وضعیت و موقعیت تشیع داشته‌اند؟ اقدامات حاکمان عادلشاهی در ترویج تشیع چگونه بوده است؟ آنان چگونه در برابر مذهب تسنن – که اکثریت مسلمانان بدان تمایل داشتند – توانستند تشیع را در دربار خود رسمیت بخشنده؟ چرا برخی حاکمان عادلشاهی تحت تأثیر دکنی‌های سنی‌مذهب قرار گرفتند و به تسنن گرویدند؟

در این نوشتار، ابتدا زمینه و ریشه‌های رسمیت یافتن مذهب تشیع در بیجاپور بررسی شده است. با آنکه تشیع به عنوان مذهب رسمی در بیجاپور اعلام شد، برخی حاکمان عادلشاهی از تشیع روی گردان شدند و تسنن را به رسمیت شناختند. در این نوشتار، عوامل بروز تقابل تسنن با تشیع و تمایلات مذهبی حاکمان عادلشاهی مورد توجه قرار گرفته است. بدون تردید، اقدامات برخی حاکمان شیعه‌مذهب عادلشاهی و فعالیت‌های هنری، فکری و علمی شیعیان، در تقویت تشیع در این دوره تأثیرگذار بوده است. این امر از یکسو، و رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران (دوره صفویه) از سویی دیگر، از عوامل تداوم و برتری تشیع در این دوره بوده است. از این رو، افزون بر بررسی تأثیرپذیری عادلشاهیان از دولت شیعه‌مذهب صفوی، فعالیت‌های فرهنگی شیعیان و حاکمان شیعه‌مذهب عادلشاهی در تقویت تشیع در بیجاپور، از جمله مباحثی است که در این مقاله بدان توجه شده است.

تشیع در سال‌های نخست حکومت عادلشاهیان (۸۹۵-۹۴۱ق)

الف. یوسف عادلخان بر اریکه قدرت

سلسله عادلشاهیان، منسوب به یکی از فرماندهان نظامی دوره ملوک بهمنی بهنام یوسف عادلخان ترک (حکم: ۸۹۵-۹۱۶ق) است. درباره اصل و نسب وی اتفاق نظر وجود ندارد. فرشته، یوسف را فرزند سلطان مراد رومی (متوفی ۸۵۴ق) ذکر کرده؛ (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۳ / ۲۰۳، Naqvi, 2003, p.3) اما رفیع الدین شیرازی او را از اهالی ساوه و نوء حاکم آن دیار معرفی کرده است. (شیرازی، نسخه خطی، ش ۱۰۸۱، برگ ۲۴) به نظر مرسد آنجا که خواجه نظام الدین هروی در طبقات الکبری از یوسف با نام عادلخان سوایی یاد می‌کند، منظور همان ساوه‌ای باشد. (مقیم هروی، بی‌تا، ج ۳، ص ۷۷-۷۸)

به استناد تاریخ فرشته، سلطان محمد دوم پس از مرگ پدرش (سلطان مراد رومی) در صدد قتل برادر کوچک خود (یوسف) برآمد؛ اما مادر یوسف، او را توسط خواجه عmad الدین محمود گرجستانی - که از اهالی ساوه بود - از عثمانی خارج کرد. آنان به اردبیل رفتند و خواجه عmad الدین، یوسف را از مریدان شیخ صفی الدین اردبیلی کرد. سپس از آنجا به سوی ساوه رفتند. (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۲-۳)^۱ یوسف به توصیه خواجه عmad الدین، اصل و نسب خود را از دیگران پنهان می‌کرد؛ اما هنگامی که خواجه در

۱. باسورث، اصل و تبار یوسف عادلخان را ترک دانسته است. (Bosworth, ۱۳۷۱، ص ۲۰۰ / ۲۰۷-۲۰۶) فرشته می‌نویسد: «پس از مرگ سلطان مراد رومی، سلطان محمد دوم به سلطنت رسید. در دوره او شخصی ظهر کرد و ادعای نمود که مصطفی پسر ایلدرم بایزید است و نزدیک بود که از آن، فتنه در آرمان دولت عثمانی افتاد. از این رو، سلطان تصمیم گرفت که به جر ولی عهد، سایر اولاد ملوک را که در قید حیات بودند، به قتل برساند. مادر یوسف، از خواجه عmad الدین محمود گرجستانی، تاجر ساکن ساوه که همیشه از ایران تحف و نفایس به روم می‌آورد، تقاضا کرد که پسرش را به همراه خود به ایران برد. لذا به او لباس غلامی پوشاندند و خواجه تمهد نمود که اگر به سلامت به همراه شاهزاده به سرحد عراق عجم برسد، خمس سال را بر زایران سمرقند به مرقد شیخ صفی واصل کند ... خواجه به سرحد عجم رسید و به اردبیل شافتله و به عهدی که با خود کرده بود، وفا کرد و شاهزاده را از مریدان شیخ صفی کرد؛ و از آنجا به بلده ساوه رسید». (ر.ک: فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۲-۳)

یکی از سفرهای خود به هند رفت، راز یوسف بر حاکم ساوه – که از ترکمانان آق‌قویونلو بود – آشکار شد. از آن پس، یوسف به قم، کاشان، اصفهان و شیراز رفت؛ سپس به دکن مهاجرت کرد. (همان، ص ۳) ^۱ اگرچه احساس امنیت، عاملی مهم در سفرهای متعدد یوسف به شمار می‌رود، اما به نظر می‌رسد مهاجرت وی به دکن، به دنبال سیاست جذب مهاجران مسلمان توائمند و باکافیت از سوی ملوك بهمنی بوده است.^۲ (Devare, 1961, p.59)

یوسف در سال ۸۶۴ ق از راه بندر جرون (هرموز) به سوی دکن روانه شد. وی به بندر مصطفی‌آباد، واقع در دابل، از شهرهای سواحل غربی دکن رسید؛ سپس به ترغیب یکی از بازارگانان، به سوی بیدر (Bidar) – پایتخت ملوك بهمنی در دکن – رفت. در این هنگام، خواجه عmad الدین محمود گرجستانی که به منظور تجارت در دکن به سر می‌برد، نزد محمود گاوان از یوسف وساطت کرد. وی پس از بررسی جوانب امور و مشاهده قابلیت و توانایی یوسف در موسیقی، خط، سواد و آداب سپاهی گری، او را به حضور نظام‌شاه بهمنی^۳ و ملکه جهان^۴ معرفی کرد. نفوذ وی در دربار، به سرعت انجام گرفت؛ چنان‌که توانست منصب سرپرستی اصطبیل سلطنتی را دریافت کند؛ اما پس از مدتی، به سپاه نظام‌الملک (از فرماندهان ملوك بهمنی و حاکم منطقه برار) پیوست و به امیری پانصدی برگزیده شد. هنگامی که نظام‌الملک

۱. فرشته علت مهاجرت یوسف به دکن را چنین ذکر کرده است: یوسف در عالم رؤیا حضرت خضر^۵ را دید که به وی توصیه کرد به هندوستان سفر کند تا به سلطنت برسد. (ر.ک: فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۳۳)

۲. فرشته می‌نویسد: سالانه کشتی‌هایی از بنادر گوا، دابل و چاول، برای انتقال بزرگان و علماء از سرزمین‌های مختلف اسلامی به دکن فعالیت می‌کرد. (ر.ک: فرشته، ۱۳۰۱، ج ۱، ص ۸-۳۳)

۳. نظام‌الدین احمد سوم، توسط محمود گاوان به سلطنت برگزیده شد و در سن هشت سالگی بر تخت نشست. دوره حکومت او از سال ۸۶۵ ق تا ۸۶۸ ق بوده است. (حسینی، نسخه خطی، ش ۳۵۳۴، برگ ۶۰۴)

۴. ملکه جهان، مادر نظام‌الدین احمد سوم بود و در اداره حکومت، نقش مؤثری داشته است. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۱، ص ۳۴۳)

در یکی از نبردها به دست راجپوتوها کشته شد، یوسف فرماندهی سپاه او را بر عهده گرفت و به همراه غنایم و تعدادی فیل به سوی بیدر بازگشت. (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۴ / ضیاءالدین محمد، نسخه خطی، ش ۳۵۹، ۸۹، برگ ۴۲-۴۳) موفقیت یوسف در این نبرد، (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۴) به نفوذ وی در دربار انجامید؛ چنانکه محمود گاوان (وزیر ملوک بهمنی) به هنگام تقسیم ایالات و مناطق دکن میان فرماندهان نظامی، منطقه دولت آباد را به یوسف عادلخان سپرد؛ (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۱، ص ۳۵۶) سپس وی را به امیری هزاری منصوب کرد. (همان، ج. ۲، ص ۴)

قتل محمود گاوan (طباطبا، ۱۳۵۵، ص ۱۲۹ / فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۱، ص ۳۵۷ / نیمدهی، نسخه خطی، ش ۲۷۱، برگ ۴۹۷ / عالمی، ۱۳۹۱، ش ۳۸، ص ۲۱۷-۲۲۴) و ضعف ملوک بهمنی در سال‌های پایانی سلطنت، زمینه را برای استقلال طلبی امرا و فرماندهان نظامی فراهم کرد. اگرچه حکومت بهمنی تا سال ۹۳۴ق تداوم یافت، اما در این دوره، فرماندهان بر امور حکومتی ملوک بهمنی را به پنج سلطان‌نشین تقسیم کردند. (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۴ / Cambridge, 1958, p.433) در این میان، یوسف عادلخان نخستین حاکم نظامی است که استقلال خویش را در سال ۸۹۵ق در بیجاپور اعلام کرد. یوسف خطبه به نام خویش خواند و نام خود را از عادلخانی به عادلشاھی تغییر داد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۱، ص ۳۵۷ / هاشم خان، ۱۹۲۵، ج. ۳، ص ۶۴ / سبعان رای بهندرای، ۱۹۶۱، ص ۴۳۰ / طربی، ۱۴۲۷ق، ص ۶۴ / عالمی، ۱۳۹۱، شماره ۳۹، ص ۱۲۲-۱۲۵) یوسف عادلخان به گسترش قلمرو خود همت گماشت، چنان‌که تا سال ۹۰۸ق مناطق گوا (Goa) - واقع

۱. فرشته می‌نویسد: در این نبرد، پس از محاصره یک‌ساله، نظام‌الملک قلعه کرله (kherla) را از تصرف راجپوت‌ها بیرون آورد و در همان روز به دست دشمن کشته شد. یوسف عادلشاھ کمر شجاعت و مردانگی استوار نموده، کفار را که هجوم آورده بودند، متفرق گردانید و قلعه را مجبوط ساخته، خود غنایم و فیلان را به درگاه درآورد و خدمتش مستحسن افتاد. (ر.ک: فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۳۴)
۲. محمود گاوan در سال ۸۸۶ق بدنبال یک توطئه و به استور سلطان محمد بهمنی کشته شد. (طباطبا، ۱۳۵۵، ص ۱۲۹) برای اطلاعات بیشتر درباره محمود گاوan، ر.ک: عالمی، ش ۳۸، ص ۲۱۷-۲۲۴)

در سواحل غربی دکن -، گلبرگه، (Gulbarga) کلیانی (Kalyani) و نلدرک (Neldrok) (از مناطق دکن) نیز به تصرف وی درآمد. (فرشتہ، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص. ۴-۸) با استناد به گزارش‌های یادشده، می‌توان اظهار داشت یوسف عادلخان فردی ایرانی بوده که با حمایت محمود گاوان، مراحل رشد و ترقی خود را در دکن طی کرده است.

ب. تشکیل شورا: اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی

یوسف عادلشاه، که در دوره ملوک بهمنی تحت تربیت محمود گاوان تمایلات شیعی یافته بود، پس از استقلال نیز همچنان بر اعتقادات خویش پایبند ماند. وی هنگامی که در یکی از نبردهای خود در سال ۸۹۵ق به سوی مرزهای بیجانگر (Bijanagar) می‌رفت، در کنار رود کریشنا (در دکن) (Krishna)^۱ بیمار شد. به نظر می‌رسد وی برای بهبودی خویش نذر کرده باشد؛ چنانکه پس از بهبودی، مبلغ بیست هزار هون^۲ به علما، فضلا و سادات - که در اردوی او بودند - هدیه کرد. سپس بیست هزار هون، توسط خواجه عبدالله هروی به ساوه فرستاد تا برای بنای مسجدی صرف شود. (فرشتہ، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص. ۶)

یوسف پس از گسترش قلمرو خود، در سال ۹۰۸ق در صدد علنی کردن مذهب تشیع برآمد. از این رو، مجلسی متشكل از اعیان بر جستهٔ شیعی ترتیب داد. در این شورا، افراد بر جسته‌ای مانند میرزا جهانگیر قمی، حیدریگ و سیداحمد هروی حضور داشتند. یوسف در این جلسه خطاب به حاضران اظهار داشت: حضرت خضر را در عالم رؤیا مشاهده کرده و آن حضرت از وی خواسته است به هنگام دستیابی به سلطنت، خاندان و دوستداران پیامبر اکرم ﷺ را محترم بدارد و مذهب اثناعشری را

۱. رود کریشنا، واقع در دکن است. یزدانی معتقد است: این نام به معنای خاک یا زمین سیاه است. ر.ک: (Yazdani, 1960, p.9-11)

۲. هون، به زر مسکوک رایج در دکن گفته می‌شد و ارزش آن کمی پایین‌تر از اشرفی بود. (ر.ک: چندبهار، ۱۳۸۰، ص. ۲۱۴۶)

تقویت کند. وی همچنین خاطرنشان کرد، برای رفع خطر تهاجم بیجانگر و بهادر گیلانی^۱ نذر کرده است تا مذهب تشیع را ترویج کند. یوسف عادلشاه پس از اعلام انگیزه انتخاب تشیع به عنوان مذهب رسمی، از رجال حاضر در شورا درخواست کرد تا در این باره اظهار نظر کنند. (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص. ۱۱ / هاشم‌خان، ص. ۲۷۵-۲۷۷ / اطهر رضوی، ۱۳۷۷، ص. ۴۱۸ / پارسا دوست، ۱۳۷۵، ص. ۶۵۷)

یوسف عادلشاه، در شرایطی شورای یادشده را تشکیل داد که سلطان محمودشاه بهمنی در منصب حکومت بود و تسنن (حنفی) مذهب رسمی دربار ملوک بهمنی به شمار می‌رفت. (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۱، ص. ۳۷۴)^۲ با این همه، یوسف عادلشاه، تشیع را به عنوان مذهب رسمی اعلام کرد. (همان، ج. ۲، ص. ۱۱) به نظر می‌رسد تمایلات شیعی یوسف (همان) و تأثیر علمای شیعه‌مذهب مانند مولانا غیاث کمال بر وی (همان)^۳ از یکسو، و اعلام تشیع در ایران به عنوان مذهب رسمی در دوره شاه اسماعیل اول صفوی (حک: ۹۰۷-۹۳۰ق) از سوی دیگر، انگیزه‌ای کافی در اتخاذ مذهب تشیع از سوی یوسف عادلشاه بوده است.

۱. بهادر گیلانی، در دوره محمودشاه بهمنی بر برخی مناطق بنادر غربی دکن (گوا، دابل، چاول، کله، پناله، کولاپور، نلگوان و مرج) تسلط یافت. وی همچنین به کشتی‌های تجاری که در گجرات لنگر می‌انداختند دستبرد زد و اموال تجار را غارت نمود. برای دفع وی، فرماندهانی (از جمله یوسف عادلشاه) به کمک محمودشاه بهمنی شتافتند. در این نبرد، بهادر گیلانی کشته شد و شورش وی پایان یافت. (بخاری، نسخه خطی، برگ ۱۷ الف و ب / یحیی خان، نسخه خطی، ش. ۱۱۴۷-۱۱۰۹، برگ ۴۳ ب / فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۱، ص. ۳۶۹-۳۷۰)

۲. اگرچه سلطان محمودشاه تمایلات شیعی داشت و در گرفتاری‌ها و مشکلات از نام علی مدد می‌جست، با این همه وی هدیه شاه اسماعیل اول صفوی را که تاج گران‌بهایی بود، نپذیرفت و فرستاده او را به ایران بازگرداند. (ر.ک: طباطبا، ۱۳۵۵، ص. ۱۶۲) وی چنین سروده است: در بحر غم فتادم و امواج بی‌عدد * تا چند دست و پا زنم یا علی مدد (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۱، ص. ۳۷۴)

۳. فرشته می‌نویسد: مولانا غیاث کمال، که مرد دانا، مورخ، حکیم‌منش و سرآمد معركه گیران فارسی بود، در مناقب خاندان طبیین قصاید غرّاً آورده، اشعار او در آن مشهور است. (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص. ۱۱)

واکنش افراد حاضر در شورا، متفاوت بود؛ برخی بی‌درنگ نظر وی را پذیرفتند و او را در این اقدام تأیید کردند؛ برخی نیز خطرات ناشی از آن را تذکر دادند؛ اما یوسف عادلشاه بر تصمیم خویش مصمم بود و به نظر می‌رسید تشکیل شورا، تنها بهمنظور آگاه کردن بزرگان حکومتی از این امر بوده است؛ چنان‌که پس از آن، در روز جمعه (ماه ذی‌حجه) سال ۹۰۸ق، یوسف در مسجد جامع بیجاپور حضور یافت و به نقیب‌خان (یکی از سادات) دستور داد عبارت «اشهد أن علياً ولی الله» را به اذان بیفزاید. سپس خطبه به‌نام دوازده امام خوانده شد. (همان)^۱ با این همه، پس از اعلام تشیع به‌عنوان مذهب رسمی، یوسف عادلشاه سبّ صحابه را منمنع اعلام کرد و به هریک از مذاهبان اجازه داد طبق آداب خویش عمل کنند. این سیاست به آرام کردن سنی‌های متعصب انجامید. با این همه، برخی دکنی‌های سنی‌مذهب مانند میان محمد عین‌الملک، دلاورخان حبshi و محمدخان سیستانی، که جزو سپاهیان معروف او بودند، با وی مخالفت کردند. یوسف عادلشاه کوشید آنان را آرام کند؛ اما توفیقی نیافت. از این رو محمد عین‌الملک را در سال ۹۰۹ق از فرماندهی سپاه خویش عزل کرد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۱ / شیرازی، نسخه خطی، ش ۳۶۲/۱۴۲، برگ ۲۷-۳۲ / زیری، ۱۳۱۰، ص ۲۰-۲۱) این اقدام منجر به تلاش افرادی شد که در پی فرصت برای تصرف قلمرو یوسف عادلشاه بودند. از این رو، قاسم برید (یکی از فرماندهان نظامی ملوک بهمنی) با سلطان محمود بهمنی متحد شد تا به نابودی یوسف عادلشاه اقدام کند. از سوی دیگر، ملک‌احمد نظام‌الملک بحری (از فرماندهان نظامی ملوک بهمنی) نیز از اقدام یوسف خشمگین شد و با سلطان محمود بهمنی متحد شد. در این میان، یکی از فرماندهان ملوک بهمنی به‌نام فتح‌الله عmad‌الملک – که به آنان نپیوسته بود – به یوسف عادلشاه خبر داد که متحدین درصدند تا به بهانه مذهبی، بیجاپور را از وی بازپس گیرند. از این‌رو، چاره در آن است که وی ظاهراً از مذهب تشیع دست بردارد و وانمود کند که متحول شده است. یوسف موافقت کرد و دستور داد تا خطبه به‌نام

۱. فرشته، نقیب‌خان را از سادات مدینه ذکر کرده؛ (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۱) اما بساطین السلاطین، او را از سادات مشهد بهشمار آورده است. (زیری، ۱۳۱۰، ص ۲۰-۲۱)

خلفای نخستین خوانده شود. این اقدام مؤثر واقع شد. متحدین از این امر اطلاع یافته‌ند و به‌سوی قلمرو خویش بازگشتند. در این میان، نقش فتح الله عمادالملک به‌عنوان میانجی جالب توجه است؛ چنانکه وی به هریک از متحدین خبر داد که یوسف از تشیع دست برداشته و ترویج آن را در بیجاپور متوقف کرده است. گفت‌وگوی عمادالملک با متحدین تأثیرگذار بود و به بازگشت آنان به‌سوی قلمرو خویش انجامید. یوسف نیز پس از چند ماه به بیجاپور بازگشت. (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۱۲ / زیری، ۱۳۱۰، ص ۲۱-۲۲ / میرابوالقاسم رضی‌الدین، ۹، ص ۱۴۵)

به‌نظر می‌رسد یوسف عادلشاه به‌دلیل احساس خطر از سوی رقبیان، به توقف خطبهٔ تشیع دستور داده است؛ چنانکه پس از شنیدن خبر اعلام تشیع در ایران در سال ۹۰۷ از یکسو، و رفع خطر مخالفان داخلی از سویی دیگر، اندیشه و تصمیم قبلی خود را تکرار کرد. (Khalidi, 1991, p.16) وی ادعا کرد که در دوران کودکی به مزار شیخ صفوی رسیده و نذر کرده است اگر به تاج و تخت برسد، مروّج مذهب تشیع خواهد بود. (خافی‌خان، ۱۹۲۵، ج. ۳، ص ۲۷۵-۲۷۶) پس از آن، یوسف عادلشاه به‌نام امامان شیعه خطبهٔ خواند و تشیع را مذهب رسمی اعلام کرد. جالب توجه است هنگامی که شاه اسماعیل صفوی در خراسان به‌قصد سرکوب شیبک‌خان اوزبک آمده بود، سید‌احمد هروی، فرستاده یوسف عادلشاه، با نامه‌ای که در آن عادلشاه رسمیت یافتن تشیع را در بیجاپور اطلاع داده بود، به حضور وی رسید؛ اما در همین حین، یوسف عادلشاه فوت کرد. (دوسرسو، ۱۳۶۴، ص ۸۱) فرشته می‌نویسد: یوسف عادلشاه، به‌همراه سید‌احمد هروی هدایایی به‌نزد شاه اسماعیل اول صفوی فرستاد و او را از اقدامات خویش آگاه کرد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۱۲)^۱

۱. در سال‌های پایانی زندگی او، بخش مهمی از قلمرو او به‌نام گوا، به‌تصرف پرتعالی‌ها درآمد. یوسف تلاش فراوانی برای خارج کردن آنچه از اشغال پرتعالی‌ها کرد؛ اما به‌دلیل ضعف ملوک بهمنی و عدم اتحاد میان فرماندهان نظامی و عدم حمایت و کمک‌رسانی دیگر سلاطین دکن، مانند گجرات، تلاش وی به نتیجه‌ای نرسید و با مرگ او عمل‌اً پرتعالی‌ها بر گوا مسلط شدند. (ر.ک: معبری، ۱۹۸۷، ص ۸۱-۹۰ / فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۱۳ و ۳۷۱-۳۷۳)

اگرچه به نظر می‌رسد یوسف عادلخان به تبعیت از صفویان اعلام تشیع کرده باشد، (Momen, p.121)^۱ اما تمایلات شیعی وی در این امر بی‌تأثیر نبوده است. اختلافات دیرینه میان آفاقی‌ها و دکنی‌ها یکی از مهم‌ترین عوامل در اتخاذ سیاست دفاع از تشیع توسط یوسف عادلشاه بود. اعلام رسمیت تشیع توسط وی، بدون شک می‌توانست حمایت دولت شیعه‌مذهب صفویه را به دنبال داشته باشد. با این همه، سیاست مذهبی یوسف عادلخان همانند دولت صفویه نبود. گستردنگی ترویج مذهب تسنن در دکن و اختلافات میان آفاقی‌های دکنی از یکسو، و محلی بودن قدرت عادلشاهیان از سویی دیگر، مانع از اتخاذ سیاست سخت‌گیرانه‌مذهبی از سوی یوسف عادلخان بوده است. (صادقی علوی، ۱۳۸۸، ص ۹۷)

ج. اسماعیل عادلشاه و رابطه با شاه اسماعیل صفوی

یوسف عادلشاه، اگرچه به ترویج تشیع و جذب شیعیان اقدام کرد، اما به اهل سنت نیز آزادی داد؛ چنانکه کمال‌خان دکنی سنی‌مذهب را به نایب‌السلطنه منصوب کرد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۴) یوسف عادلشاه این سمت را به دلیل سن کم پسر خویش اسماعیل، به وی سپرد. کمال‌خان پس از درگذشت یوسف، خطبه به نام خلفای راشدین و مذهب حنفی خواند و شعایر تسنن را برقرار کرد. وی با اعطای اقطاع و هدايا به فرماندهان نظامی، در صدد براندازی سلطنت اسماعیل عادلشاه و عزل وی برآمد؛ اما با وفاداری سپاهیان آفاقی، ^۲ توطئه او شکست خورد و اسماعیل

۱. درباره تفاوت سیاست‌های مذهبی یوسف عادلشاه و اسماعیل عادلشاه صفوی، (ر.ک: صادقی علوی، ۱۳۸۸، ش ۲۱، ص ۹۷).

۲. مهاجران، معروف به آفاقی یا غریب‌الدیار (غربیه‌ها) بودند. آنها مذهب تشیع داشتند و از طریق دریا از ایران یا عراق به دکن مهاجرت کرده بودند. بیشتر آنان از سادات کربلا، نجف، ایران (به‌ویژه سیستان و گیلان) بودند. در مقابل آنان، کسانی قرار داشتند که دکنی نامیده می‌شدند. آنها از سرزمین‌های مختلف اسلامی به دکن مهاجرت کرده بودند. (مانند مهاجران نخستین مسلمان، مهاجران مسلمان شمال هند و عده‌ای از امیران صده). این افراد، عموماً سنی‌مذهب بودند. (Ghausi, 1975, p.154-157) شروانی می‌نویسد: آفاقی به معنای خارجی نیست؛ بلکه به معنای مهاجران جدید است که دکن را به عنوان وطن خویش برگزیدند. بنگرید به پاورقی: (Sherwani, 1942, p.63)

(حک: ۹۱۶-۹۴۱ق) اداره امور را بر عهده گرفت و تشیع را مذهب رسمی کرد؛ سپس به پاس خدمات سپاهیانش، افراد نظامی خویش را از میان آفاقی‌ها و فرزندان آنها برگزید. این روند به مدت دوازده سال ادامه یافت. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۴)

تأثیر شاه اسماعیل صفوی بر روند ترویج تشیع در این دوره، جالب توجه است. به عبارتی، نقطه عطف روابط عادلشاهیان و صفویان ایران، در این دوره است. شاه اسماعیل صفوی سفیری را به دربار بیجانگر و گجرات فرستاد؛ اما آنان توسط سلطان محمود بهمنی و یکی از فرماندهان نظامی وی به نام قاسم برید، در برار (منطقه‌ای از دکن) به مدت دوسال تحت نظر نگاه داشته شدند. فرشته می‌نویسد: این امر به دلیل مخالفت قاسم برید با مذهب تشیع بوده است. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۸)

سفیر ایران مخفیانه از اسماعیل عادلشاه تقاضای کمک کرد. وی به سلطان محمود بهمنی و قاسم برید خاطرنشان کرد که این اقدام از حسن ادب به دور است و باید نسبت به مرخص کردن سفرا اقدام کنند. از این رو، قاسم برید به وی اجازه بازگشت داد. سفیر ایران به نزد عادلشاه رفت و با کمک وی، به ایران فرستاده شد.

شاه اسماعیل صفوی از این رفتار خرسند شد و یکی از نزدیکان خویش، ابراهیم بیگ ترکمان را به عنوان سفیر، به همراه نامه، کمر و شمشیر مرصع و هدایایی گران‌بها، به دربار اسماعیل عادلشاه فرستاد. در این نامه، اسماعیل عادلشاه با القاب «مجدالسلطنة والخشمة والشوكة والاقبال» خطاب شده بود. اسماعیل عادلشاه از این امر مسرور شد و آن را آغاز پادشاهی در خاندان خویش به شمار آورد؛ سپس دستور داد استقبالی باشکوه از سفیر ایران برگزار شود. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۸-۱۹)

وی همچنین دستور داد لشکریانش به تقلید از سپاه قزلباش صفویان، تاج سرخ دوازده ترک بر سر بگذارند. وی بر این امر اصرار ورزید و اعلام کرد هر کس دستور او را اجرا نکند، دوازده گوسفند جریمه شده، و میان مردم مورد تمسخر قرار خواهد گرفت؛ (زبیری، ۱۳۱۰، ص ۳۳) سپس دستور داد روزهای جمعه، اعياد و ديگر ايام متبرکه، برای سلامتی شاه اسماعیل صفوی بر منابر فاتحه خوانده شود. (خافی‌خان، ۱۹۲۵، ج ۲، ص ۲۸۱ و ۲۹۰-۲۹۱ / عالمی، ۱۳۹۱، شماره ۳۹، ص ۱۲۴-۱۲۵) این امر زمینه تفاهم میان صفویان و عادلشاهیان را فراهم کرد. (کرمی، ۱۳۷۳، ص ۱۹)

اصرار یوسف عادلشاه در انتخاب تشیع و تثبیت آن در دربار خویش از یکسو، و رابطه با دولت شیعه‌مذهب صفوی از سویی دیگر، فرصتی مناسب در دوره اسماعیل عادلشاه ایجاد کرد تا وی به پشتونه این عوامل، به دفاع از تشیع در مقابل دکنی‌های سنی‌مذهب بپردازد.

جانشینان اسماعیل عادلشاه و کشاکش قدرت؛ تقابل تسنن با تشیع (۹۴۱-۹۳۷ق)^۱ دوره جانشینان اسماعیل عادلشاه، دوره تقابل تسنن با تشیع است. با درگذشت اسماعیل عادلشاه در سال ۹۴۱ق، پسر بزرگ‌تر وی، مولاخان، جانشین او شد. وی فردی بی‌بندوبار بود؛ از این رو، اسدخان وی را تحمل نکرد و گوشنهشینی اختیار کرد؛ اما سرانجام با توافق وی، مولاخان کور شد و در زندان درگذشت. سپس ابراهیم (برادر مولاخان) در همان سال (۹۴۱ق) جانشین وی شد. (فرشتہ، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۲۶^۱) ابراهیم عادلشاه (حک: ۹۴۱-۹۶۵ق) فردی سنی‌مذهب بود و سیاست‌های پدر خویش اسماعیل عادلشاه را تغییر داد. ابراهیم رسوم شیعی را منسوخ کرد و مذهب حنفی را به‌رسمیت شناخت. در خطبه نیز نام چهار خلیفه نخست، جایگزین نام امامان شیعه شد؛ همچنین گذاشتن کلاه قرمز روی سر منوع گردید. صاحب‌منصبان آفاقی نیز برکنار و دکنی‌ها و حبشهای به سمت خویش بازگردانده شدند؛ چنان‌که از میان سه هزار آفاقی در سپاه حکومتی، تنها چهارصد تن در سپاه باقی ماندند. (همان، ج. ۲، ص ۲۷^۱) (Naqvi, 2003, p.40)

اگرچه ابراهیم توانست در طول سلطنت دوازده‌ساله خویش جایگاه تشیع را در دربار تضعیف کند، اما موفق نشد ریشه تشیع را در خانواده خویش بخشکاند؛ چنان‌که وقتی در حضور پسرش علی، از اینکه خداوند به وی قدرتی داده است تا بتواند از این

۱. خسرو لاری یکی از فرماندهان نظامی آفاقی در دوره اسماعیل عادلشاه بود که به اسدخان معروف شد. وی به اسماعیل عادلشاه وفادار ماند. (فرشتہ، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۲۰^۱)
۲. به استثنای رومی‌خان، اسدخان و شجاعت‌خان، بقیه آفاقی‌ها از سمت خود برکنار شدند. (فرشتہ، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۲۷^۱)

دین را فضی پدر و پدر بزرگش دست بکشد و مراسم شیعی را منسوخ کند و به مذهب امام ابوحنیفه درآید، خدا را شکر گذارد، علی نتوانست خود را کنترل کند؛ از این رو به طعنه گفت: از آنجا که شما دست کشیدن از دین اجداد خود را امری شایسته می‌دانید، لازم است که تمام فرزندان از شما سرمشق بگیرند. ابراهیم از پاسخ پرسش شگفت‌زده شد و از او پرسید که تابع چه مذهبی است. علی پاسخ داد: در حال حاضر من تابع دین پدرم هستم؛ اما از این به بعد را تنها خداوند آگاه است. (فرشتہ، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۳۴) وی از پاسخ پرسش خشمگین شد و به شیعه بودن وی پی برد. ابراهیم، خواجه عنایت‌الله شیرازی (معلم پسر خود) را در این امر مقصراً دانست و دستور قتل وی را صادر کرد؛ سپس معلمی جدید به نام ملافتح‌الله شیرازی برای تربیت او گماشت؛ اما وی نیز فردی شیعه‌مذهب بود و براساس تقیه، خود را حنفی‌مذهب خوانده بود. (همان، ص ۳۵-۳۴)

ابراهیم عادلشاه عوامل حکومتی شیعی را که بدانان مظنون شده بود، از سمت‌هایشان برکنار کرد. اسدخان لاری آفاقی، با آنکه فردی شیعی بود، توانست منصب خود را به عنوان یک فرمانده نظامی در دوره ابراهیم همچنان حفظ کند؛ اما هنگامیکه ابراهیم مطلع شد وی با برهان نظامشاه در احمدنگر (از حاکمان نظامشاھی در منطقه‌ای از دکن) – که شیعه‌مذهب بود – روابط نیکویی دارد، درباره او دچار تردید شد. از سوی دیگر، برخی توطئه‌گران به ابراهیم خبر دادند که اسدخان در صدد است قلعه نلگوان (nelgoan) – واقع در دکن – را به برهان نظامشاه واگذار کند. ابراهیم بدون تحقیق در این امر، دستور نبرد با اسدخان را صادر کرد. اسدخان در این نبرد پیروز شد و چون اصل قضیه بر ابراهیم روشن گردید، اسدخان را بر منصب خویش بازگرداند. (همان، ص ۲۸-۲۹)

آن گاه که ابراهیم عادلشاه به تشیع فرزندش علی مظنون شده بود، برهان نظامشاه توطئه‌ای را برای مسموم‌سازی ابراهیم ترتیب داد؛ اما سرپرست آشپزخانه که یک سنی وفادار به سلطان بود، ابراهیم را از این توطئه آگاه ساخت. سلطان نیز دستور داد تمامی عوامل توطئه اعدام شوند. در این میان، علی نیز به همراه معلم‌ش شاه فتح‌الله شیرازی به قلعه مرج (Miraj) واقع در دکن فرستاده شد و تحت کنترل شدید

اسکندرخان، فرمانده آن قلعه، قرار گرفت، سپس تماس افراد شیعه با وی ممنوع اعلام شد. در چنین شرایطی، اخباری مبنی بر اذان گفتن علی به سبک شیعیان به اطلاع ابراهیم رسید. از این رو، وی تصمیم گرفت علی را از ولی‌عهدی خویش عزل کند و طهماسب، پسر جوانتر خویش را به جانشینی برگزیند. با این همه، افراطی بودن طهماسب در مذهب تشیع، مانع از عملی شدن این تصمیم شد؛ از همین‌رو، مسئله جانشینی، بدون تعیین باقی ماند. (همان، ص ۳۵)

پس از درگذشت ابراهیم، فرماندهان نظامی و مردم به علی متمایل شدند. اگرچه برخی نیز از سلطنت طهماسب حمایت کردند، اما علی عادلشاه (حکم: ۹۶۵-۹۸۸) در سال ۹۶۵ق در باغی در نزدیکی بیجاپور تاج‌گذاری کرد و تشیع را به عنوان مذهب رسمی اعلام نمود. (همان) فرشته در این باره می‌نویسد:

علی عادلشاه در باغ محمد کشورخان بر تخت جلوس نموده، اهالی و موالی و سادات و قضات به تهنيت پرداختند... و به شیوه ستوده اجداد عالی‌جاه یوسف و اسماعیل عادلشاه عمل نموده، هم روز جلوس خطبه به نام ائمۀ اثنا عشر - سلام الله عليهم الى يوم الحشر - خواند و لفظ علی ولی الله در مساجد و معابد، داخل کلمات اذان نمود، و ایرانیان را وظایف مقرر کرده، فرمود که در مساجد و کوچه بازار بی‌اندیشه به آواز بلند به کار خود مشغول باشند و سادات و علماء و فضلا را گرامی داشت. (همان)

علی عادلشاه مناصب حکومتی را میان شیعیان تقسیم کرد؛ وزارت سرخیل (سرلشکر) که مسئولیت نظارت بر نیروهای نظامی و کنترل عایدات دولتی را بر عهده داشت، به فردی شیعی از اهل نجف به نام شیخ‌سالم سپرده شد؛ امور داخلی حکومتی تحت سپرستی یک سید لاری به نام حیدرخان قرار گرفت؛ و شیخ نورالدین محمد لاری نیز مسئول تشریفات درباری شد؛ همچنین لطیف‌خان نسای، مشهور به عوصلی (شاعری فصیح) به سمت حساب‌دار کل منصب گردید؛ رفیع‌الدین شیرازی (عموی افضل‌خان) نیز به سمت خان‌سالار (کنترل کننده خزانه سلطنتی) منصوب شد. (شیرازی، نسخه خطی، ش ۱۴۲/۳۶۲، برگ ۷۲-۷۳)

در مسائل سیاسی، توجه علی عادلشاه معطوف به شیعیان و آفاقی‌ها بود. وی برای حل و فصل امور سیاسی میان دو مملکت، سفیران و نمایندگان خود را از آفاقی‌ها

برمی گزید. شاهبوتراب شیرازی به سوی دربار نظامشاهیان فرستاده شد و زمینه اتحاد میان عادلشاهیان و آنان را - که بر سر قلعه شولپور و کلیان اختلاف داشتند - فراهم کرد. همچنین محمدحسین صدیقی اصفهانی نیز به احمدنگر (از مناطق دکن) فرستاده شد و برای اتحاد تلاش نمود؛ چنانکه رام راج نیز مقدم وی را گرامی داشت و یکی از نزدیکان خود را برای تهییت و مبارک باد جلوس علی عادلشاه، به همراه وی روانه کرد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۳۶)

پس از مرگ علی عادلشاه، برادرزاده وی به نام ابراهیم عادلشاه دوم (حک: ۹۸۸-۱۰۳۷) به سلطنت رسید. در این دوره، به دلیل کم سن بودن سلطان، بر سر کسب مقام وکالت و صدارت (نایب‌السلطنه) میان درباریان رقابت به وجود آمد. افضلخان برای مدتی از سیاست کناره‌جویی کرد؛ اما با اصرار کشورخان به قدرت بازگشت تا امنیت را برقرار کند. مخالفان کشورخان تقاضاهای خود را مبنی بر فرستادن ابراهیم و مادرش به مکه، کشته یا کور شدن افضلخان، زندانی شدن فتح‌الله‌خان، تحويل تمامی موجودی خزانه به آنان، و فهرستی طولانی از تقاضاهای غیرمعمول را مطرح کردند. کشورخان دستور داد تا شورشیان سرکوب شوند. افضلخان نیز در مرزهای گلکنده (Golkonda) - از مناطق دکن و قلمرو حکومتی قطب‌شاهیان، حک: ۹۱۸-۱۰۹۸ق - آنان را شکست داد. (شیرازی، نسخه خطی، ش ۳۶۲ و ۱۲۶، برگ ۱۴۲)

اختلافات میان دکنی‌ها و آفاقی‌ها ادامه یافت. این اختلافات به فرار کشورخان از بیجانپور و کشته شدن افضلخان انجامید. رفیع‌الدین شیرازی نیز به زندان افکنده شد. سپس دلاورخان حبسی، به دلیل کم سن بودن ابراهیم دوم، به مدت هشت سال حکومت کرد. وی مذهب تسنن را به رسمیت شناخت و آفاقی‌ها را از دربار بیرون کرد. (همان، برگ ۱۳۱-۱۳۷) در این میان، شاه فتح‌الله شیرازی نیز اخراج شد؛ اما به دستور اکبرشاه گورکانی، تا دربار سلطنتی گورکانیان با احترام همراهی گردید. دلاورخان در صدد بود ضمن تحکیم موقعیت تسنن در دربار، ابراهیم عادلشاه را نیز سنی مذهب کند؛ از این رو، دستور داد تا هریک از چهار پسر وی روابطی نزدیک با سلطان برقرار کنند. از سویی دیگر، دستور داد کتابی در رد شیعه نوشته شود؛

چنان‌که کمال‌الدین فخرالدین جهرمی در سال ۹۹۴ق کتاب الصواعق المحرقة ابن حجر (۹۷۴ق) را از عربی به فارسی ترجمه کرد و نام «برهان قاطع» را بر آن گذاشت که هدفش محکوم کردن تشیع و به حق نشان دادن سه خلیفه اول بود. (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص. ۶۶) در چنین شرایطی، اعتقادات مذهبی ابراهیم ناشناخته بود. برخی وی را شیعه و برخی نیز سنی می‌پنداشتند. وی بنابر اقتضای شرایط و فضای حاکم بر دربار (از روی مصلحت) خود را گاهی شیعه و گاهی سنی معرفی می‌کرده است. (اسدیگ، نسخه خطی، ش. ندارد، برگ ۶۵-۶۶)

دوره ابراهیم دوم، مصادف با سلطنت اکبرشاه و جهانگیر گورکانی بود. وی از اکبرشاه در بیم بود؛ از این رو لازم دید تا خطمشی و سیاست خود را تغییر دهد. ابراهیم برای جلوگیری از پیشروی گورکانیان، به دربار شاه عباس صفوی نامه‌ای نگاشت و کوشید با جلب نظر صفویان، آنان را به تصرف قندهار تشویق و تحریک کند. ابراهیم عادلشاه در این نامه، مکرر تأکید کرد که دکن از ایالات ایران است و لازم است که شاه ایران آن را در برابر حملات گورکانیان محافظت کند. شاه عباس صفوی در پاسخ به این نامه، ابراهیم دوم و جهانگیر گورکانی را به مصالحه دعوت کرد. جهانگیر نیز به منظور خشنود کردن شاه عباس، حمله به دکن را به تأخیر انداخت. (تعیم، ۱۹۷۴م، ص ۴۰۴-۴۰۵ / منجم، ۱۳۶۶، ص ۱۰۷ / فیگوئرو، ۱۳۶۳، ص ۵۹) در این نامه، نه تنها دکن جزئی از قلمرو صفوی شمرده شده، بلکه ابراهیم عادلشاه خاطرنشان کرده است نام سلاطین صفوی در خطبه‌های عادلشاهیان خوانده می‌شود. (نذیر احمد، ۱۳۷۱، ص ۱۸۱-۱۸۳) به نظر می‌رسد عدم توانایی جهانگیر و نبود شرایط لازم برای حمله به بیجاپور، دلیل تأخیر وی در حمله به دکن بوده است.

شاه عباس از اقدامات نظامی در حمایت از فرمانروایان دکن خودداری کرد؛ اما در نامه‌هایی که از او خطاب به جهانگیر موجود است، سفارش‌هایی درباره آنها دیده می‌شود؛ از جمله آنکه شاه عباس از جهانگیر خواسته است، استقلال شاهان دکن را محترم شمارد و اگر آنها مرتکب اعمال خطایی شدند، تنبیه ایشان را جهانگیر به شاه عباس واگذار کند تا نزد شاهان سرزمین‌های دیگر، اتحاد صفویان و گورکانیان ثابت شود. (صاعدی شیرازی، ۱۹۶۱م، ص ۶۱-۶۵) پاسخ این پرسش که شاه عباس چه

اقداماتی را در حمایت از فرمانروایان دکن، غیر از ارسال نامه به سلاطین گورکانی انجام داده است، به طور دقیق مشخص نیست؛ اما دادن وعده‌هایی درباره حمایت‌های معنوی، بعید به نظر نمی‌رسد؛ چنانکه فرستادگان شاه عباس حامل این پیغام‌ها بوده‌اند. نامه‌هایی نیز موجود است که شاه عباس از جهانگیر تشکر کرده که به درخواست او مبنی بر خودداری از لشکرکشی به سرزمین فرمانروایان دکن عمل نموده است. (همان) شاه عباس نمایندگانی به سوی دربار عادلشاهیان اعزام می‌کرد. طالب‌بیگ ایوانگلی، از کسانی بود که در سال ۱۰۲۹ق از سوی وی به دربار عادلشاهیان اعزام شد. (نهادنی، ۱۹۲۴م، ج. ۱، ص ۳-۱)

با وجود تلاش دلاورخان حبسی در تبدیل بیجاپور به سلطان‌نشین متعصب سنی، برخی شیعیان مقیم بیجاپور، از جمله سعدالدین عنایت‌الله، ملقب به شاه نوازخان، وارد مناصب عالی و حکومتی شدند. (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۷۵-۷۹^۱) از جمله اقدامات شاه نوازخان، فرستادن سفیر و نماینده به دربار برهان‌شاہ در احمدنگر (از مناطق دکن)، سرکوبی شورش اسماعیل بن طهماسب، وارد کردن افراد دلاور و شجاع به دربار حکومتی و اخراج افراد نالائق از آنجا بوده است. شاه نواز به پاس خدمت بر جسته‌اش، عنوان عنایت‌خان را از سوی ابراهیم عادلشاه دریافت کرد؛ (همان، ص ۷۹) اما او در این دوره از دنیا رفت و سلطان عنوان شاه نوازخان را به داماد او دیانت‌الملک شیرازی اعطا کرد. (زبیری، ۱۳۱۰، ص ۲۸۳)

تشیع در سال‌های پایانی حکومت عادلشاهیان (۱۰۳۷-۱۰۹۷ق)
با آنکه ابراهیم عادلشاه دوم، مذهب تسنن را به رسمیت شناخت و در طول سلطنت خویش کوشید از تبدیل شدن بیجاپور به مرکزیت شیعه‌نشین جلوگیری کند، اما پسر

۱. شاه نوازخان، ریاضیات و حکمت را نزد شاه فتح‌الله شیرازی فرا گرفته بود و از بر جسته‌ترین طبله‌های شیراز بود. وی به همراه شاه فتح‌الله به بیجاپور رفت و پس از سفرهای متعدد، به شیراز بازگشت. سپس در سال ۹۹۷ق به سوی هند حرکت کرد. در این سفر، ملاشکیب شاعر و عنایت‌الله اردستانی (ملقب به سعد) نیز همراه او بودند. (فرشته، ۱۳۰۱، ج. ۲، ص ۷۵-۷۹)

ارشد وی به نام درویش پادشاه، همانند مادرش به مذهب تشیع گروید. وی مورد حمایت آفاقی‌ها، از جمله دیانت‌الملک، نواب امین‌الملک، آقارضا شیرازی و دیگر رجال و بزرگان حکومتی بود. از این‌رو ابراهیم دکنی‌ها را تشویق کرد تا از پسر کوچک‌ترش به نام سلطان محمد – که سنی‌مذهب بود – حمایت کنند. در سال ۱۰۳۷ق. محمد عادلشاه (حک: ۱۰۳۷ق-۱۰۶۸ق) بنا بر وصیت ابراهیم به سلطنت رسید. محمد، اگرچه فردی سنی بود، سیاست حمایت از شیعیان را در پیش گرفت. روابط عادلشاهیان با صفویان، پس از مرگ ابراهیم عادلشاه دوم و جانشینی محمدشاه ادامه یافت. فرستاده محمد عادلشاه (که نام او در منابع ذکر نشده است)، در سال ۱۰۴۵ق به دربار شاه صفی رفت و مورد پذیرایی وی قرار گرفت. (نوایی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۵۰۰) شاه صفی نیز شخصی به نام احمد خان بیگ قورچی را به نزد محمدشاه فرستاد. این مأموریت در سال ۱۰۴۶ق انجام گرفته است. (صاعدی شیرازی، ۱۹۶۱م، ص ۲۲۲ / ترکمان، ۱۳۱۴، ج ۲، ص ۶۲۳)

زبیری درباره روابط دوستانه محمدشاه و حکومت صفویه می‌نویسد: «والیان کشور عرب و شاه صفی و شاه عباس ثانی، بارها رسولان کارдан با تحف و هدایایی شاهانه در درگاهش فرستاده، اظهار اخلاص و یک‌جهتی کردند. وكلای صاحب قرآنی ثانی و شاه عباس ثانی، که از جهانداران دیگر چشم داشت تعظیم می‌داشتند، از فرق ادب قدم ساخته، در جلد پادشاه غازی لوازم خدمت به تقویم می‌رسانیدند». (تاورنیه، ۱۳۳۶، ص ۴۱۱ / نورالله، ۱۹۶۴، ص ۳۰-۶۰ / زبیری، ۱۳۱۰، ص ۲۸۰-۲۸۳)

سال‌های پایانی حکومت عادلشاهیان، دوران درگیری بیجاپور با گورکانیان بوده است. اگرچه روابط دوستانه‌ای میان محمد عادلشاه و شاهجهان گورکانی وجود نداشت، با این همه شاهجهان وی را با عنوان «شاه» خطاب می‌کرد؛ چنانکه سایر حکام دکن، با عنایون «خان»، «صاحب منصب» و «استاندار» مورد خطاب بودند. (زبیری، ۱۳۱۰، ص ۳۰۲-۳۰۳ و ۳۱۴-۳۱۶) در دوره حکومت علی عادلشاه دوم (حک: ۱۰۶۸-۱۰۸۳ق) که جانشین محمدشاه شده بود، روابط میان آنان تیره بود؛ چنان‌که اورنگ زیب دستور تصرف بیجاپور را از شاهجهان دریافت کرد. وی در سال ۹۷ق، بیجاپور را به قلمرو گورکانیان هند افزود. از این‌رو، اسکندر عادلشاه (حک: ۱۰۸۳-۱۰۹۷ق) که جانشین علی عادلشاه شده بود، به زندان افتاد و در سال ۱۱۱۱ق از دنیا رفت. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۹۰-۹۲)

به نظر می‌رسد، برخی حاکمان عادلشاهی، مانند ابراهیم عادلشاه دوم و محمد عادلشاه، تحت فشار دکنی‌های سنی‌مذهب، در ظاهر تسنن را پذیرفته بودند؛ زیرا روابط دوستانه آنان با سلاطین صفوی، گویای این مطلب است که در برخی دوره‌ها، به ویژه بهنگام کم سن بودن حاکمان عادلشاهی، تلاش عمال حکومتی سنی‌مذهب جهت رسمیت دادن به تسنن، موققیت‌آمیز بوده است.

اقدامات فرهنگی عادلشاهیان در تقویت و ترویج تشیع

حاکمان عادلشاهی به رشد و اعتلای فرهنگ و تمدن اسلامی توجهی ویژه داشتند. بدین منظور، جذب مهاجران مسلمان از سرزمین‌های مختلف اسلامی، از جمله سیاست‌های فرهنگی آنان بود. در این میان، حضور شیعیان در بیجاپور به عنوان سیاستمدار، هنرمند، شاعر، عالم و فقیه، جالب توجه است. بدون شک، توجه حاکمان عادلشاهی به ترویج تشیع در این دوره، فرصت ظهور فعالیت‌های علمی و فرهنگی شیعیان را فراهم می‌کرده است. همچنین ایران به عنوان منطقه‌ای که دولت شیعه‌مذهب را تجربه کرده بود، مورد توجه عادلشاهیان قرار گرفت. ارسال دعوتنامه‌هایی از سوی حاکمان دکن، یکی از سیاست‌های آنان بود تا بدین طریق با جذب علما و هنرمندان، زمینه‌های رشد و اعتلای فرهنگ تشیع را فراهم کنند. از این‌رو، یوسف عادلخان دعوتنامه‌هایی به ایران و جزیره‌العرب می‌نگاشت و از جوانان اهل قلم و شمشیر دعوت می‌کرد تا به بیجاپور بیایند. (همان، ص ۱۳) وی همچنین سیداحمد هروی را به نزد شاه اسماعیل صفوی فرستاد. او ده سال در ایران زندگی کرد و تأثیر حضورش در ایران چنان بود که برخی از ایرانیان به بیجاپور مهاجرت کردند. (همان، ص ۲۰)^۱ رشد و بالندگی تشیع در دوره حکومت علی عادلشاه نیز معلوم سیاستی بود که وی هنگام آغاز سلطنت به کار برد. بدین منظور، او دستور داد تا درهای دربار به روی شیعیان نیکو و صاحب‌هنر باز شود. فرشته در این‌باره می‌نویسد: «... همت مصروف آن گردانید که مردم خوب در درگاهش جمع شوند. لهذا در اندک فرصنی، از ایران و توران و سایر اقالیم شیعه، مردم خوب تشریف آورده، بیجاپور ربع مسكون گردید». (همان، ص ۳۵)

۱. فریا، سفیر آلبورک می‌گوید: هروی در سال ۱۵۱۴ م مجدداً در دکن زندگی می‌کرد و در سال ۱۵۲۳م به احمدنگر فرستاده شد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۲۰)

روابط فرهنگی میان بیجاپور و ایران عصر صفوی در این دوره، دارای اهمیت است. این امر زمینه‌های انتقال آداب و رسوم مذهبی شیعی را به بیجاپور فراهم کرد؛ چنانکه مراسم محرم – که در شهرهای شیعه‌نشین ایران به اجرا درمی‌آمد – در دکن نیز برگزار می‌شد.^۱ (نجاتی، ۱۳۸۹، ص ۱۳ / Sharif, 1999, p.159) در دوره علی عادلشاه نیز نخستین عاشورخانه شیعیان بنا گردید. (Naqvi, 2003, p.157,288) از آن پس، مراسم ماه محرم و عزاداری‌های آن، در کوچه‌ها و خیابان‌های بیجاپور به نمایش گذاشته شد. (Sharif, 1999, p.159) با این همه، در دکن برپایی ماه محرم متفاوت از ایران بود و با نام جشن محرم از آن یاد می‌شد. (Rizvi, 1986, p.346) سپس به تقلید از ایرانیان، جشن روز تولد علی^۲ و روز عید غدیر، به عنوان یکی از آداب و رسوم شیعی، مورد توجه شیعیان بیجاپور قرار گرفت. (Pinault, 2001, p.145) ابراهیم دوم نیز با آنکه مذهب تسنن را به رسمیت شناخته بود، از توجه به شیعیان و دلگرم کردن آنان غفلت نکرد؛ چنانکه فعالیت‌های شیعیان در ترویج فرهنگ تشیع، همچنان ادامه یافت. (شیرازی، نسخه خطی، ش ۱۴۲/۳۶۲، برگ ۴۶ / فرشته، ۱۰۳۰، ج ۲، ص ۴۷) ورود سادات به دکن، یکی از مهم‌ترین رویدادهایی است که به دنبال اجرای سیاست جذب مهاجران روی داده است. شیخ جلال الدین، معروف به «شیخ چاندا»، که از نوادگان امام زین العابدین^۳ به شمار می‌رفت، از جمله ساداتی بود که در بیجاپور حضور یافت و جزو مشاوران یوسف عادلشاه درآمد. خاندان او در بیجاپور معروف بودند و یوسف عادلشاه نیز از مریدان او بوده است. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۳)

^۱ به دنبال سیاست جذب مهاجران، دانشمندان معروفی مانند غیاث الدین شیرازی^۴ معروف به افضل‌خان، به همراه برخی طالبان علم، از شیراز به بیجاپور مهاجرت

۱. برخی حاکمان، علاوه بر اتخاذ مذهب تشیع، نام پادشاهان ایرانی را تا چندین دهه در خطبه‌های نماز جمعه می‌خوانند و برای بقای عمر آنان دعا می‌کردن. (همان، ص ۱۹ / Khalidi, 2006, p.104)

۲. غیاث الدین شیرازی از برجسته‌ترین شاگردان شاه فتح‌الله شیرازی بود، پدر وی در ایران در منطقه فارس، دارای منصب حکومتی بود. افضل‌خان در هشت‌سالگی پدر خود را از دست داد؛ سپس تحت نظر شاه فتح‌الله شیرازی به تحصیل پرداخت. بحران‌های سیاسی در شیراز، وی را واداشت به همراه تعدادی از دانش‌آموزان، به بیجاپور مهاجرت کند. (زیری، ۱۳۱۰، ص ۱۳۰-۱۳۱) از شاگردان وی، خواجه سعد الدین، همراه شاه فتح‌الله شیرازی بود. وی در دوره حکومت برادرزاده علی عادلشاه و جانشین او، به مقام وزارت دست یافت. (زیری، ۱۳۱۰، ص ۱۳۲ / شیرازی، نسخه خطی، برگ ۷۳)

کردند. وی مورد توجه علی عادلشاه قرار گرفت. از این رو، منصبی در دربار به وی واگذار شد و در طول مدت کوتاهی، به مقام وکیل‌السلطنه و میر‌جملگی منصوب گردید. (زبیری، ۱۳۱۰، ص ۱۳۰-۱۳۲)^۱ در برخی موارد، حضور علماء و دانشمندان، زمینهٔ بنا و احداث مدارس علوم دینی را فراهم می‌کرد. بنای مدارس، در رشد و اعتلای فرهنگ تشیع تأثیرگذار بوده است. غیاث‌الدین شیرازی (معروف به افضل‌خان) برخی طلاب را از شیراز به بیجاپور فرستاد و برای آنان مدرسه‌ای بنا کرد که در آن به تحصیل علوم مذهبی مشغول بودند. این امر مورد حمایت علی عادلشاه قرار گرفت. (همان) فعالیت وی در جذب دانشمندان معروف شیعی، دارای اهمیت است، چنانکه شاه فتح‌الله شیرازی، مبلغ بسیاری از سوی وی دریافت کرد و دعوت او را مبنی بر مهاجرت به دکن پذیرفت و به همراه برخی شاگردان خویش، مانند خواجه سعد الدین وارد بیجاپور شد. (همان، ص ۱۳۲ / شیرازی، نسخهٔ خطی، ش ۳۶۲/۱۴۲، برگ ۷۳) علی عادلشاه به مسائل فرهنگی توجهی ویژه نشان می‌داد. وی کتب مربوط به علم، منطق، کلام و حکمت را مطالعه می‌کرد و آن را از اساتید خود فرا می‌گرفت. از این‌رو، با مسائل برخی علوم آشنایی داشته است. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۳۵) از دیگر شیعیان ایرانی که به بیجاپور مهاجرت کردند، محمد هاشمی سنجر (متولد ۹۸۰ق) و محمد باقر (متولد ۹۶۰ق) را می‌توان نام برد. آنان هر دو از اهالی کاشان بودند. و نه تنها مورد حمایت دربار قرار داشتند، بلکه زمینهٔ رشد و تقویت تشیع را در این منطقهٔ فراهم می‌کردند. (فیضی، ۱۹۷۳، ص ۱۳۷)

معماری، از جمله هنرهایی بود که حاکمان مسلمان دکن همواره در صدد تقویت آن بودند. در بیشتر موارد، تأثیر هنر ایرانی در معماری‌های دکن دیده می‌شود. (معصومی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۴-۲۲۴) بنای شهرهای اسلامی، از جمله مواردی است که همواره از سوی مسلمانان، برای ترویج فرهنگ اسلامی اتخاذ می‌شد. در دورهٔ عادلشاهیان، نمونه‌ای از این موارد دیده می‌شود که با حمایت ابراهیم عادلشاه دوم انجام گرفته است. بنای شهری که بازتاب فرهنگ اسلامی و تشویع باشد و بتواند افرادی را در این شهر جذب کند تا به لحاظ مذهبی همگونی داشته باشند، نمونه‌ای از

۱. فرشته می‌نویسد: علی عادلشاه منصب وکالت و امیر‌جملگی را به افضل‌خان شیرازی سپرد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۴۵)

این موارد است. شاهنواز از جمله کسانی است که نمونه‌ای از این شهر را در غرب بیجاپور بنا کرد و نام نورازپور را بر آن گذاشت. وی طراحان، معماران، سنگتراشان و نجارها را از مناطق مختلف دعوت کرد. این شهر دارای کاخ، بازار، گذرگاه‌های طاق‌دار، مغازه‌ها، کاروان‌سراها، راهها و مناظر زیبا بوده است.^۱ (شیرازی، نسخه خطی، ش ۱۵۲-۱۴۹، برگ ۳۶۲/۱۴۲) علی عادلشاه نیز در بنای برخی اماکن که نمایانگر فرهنگ تشييع باشد، فعالیت می‌کرد. وی با احداث باغ‌هایی با نام فدک و نام امامان شیعه، در صدد احیای فرهنگ تشييع در بیجاپور برآمد. (همان، برگ ۴۶ / فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۴۷) خوش‌نویسی نیز از هنرها بود که مورد توجه عادلشاهیان قرار داشت. علی عادلشاه در خوش‌نویسی تبحر داشت و خط نسخ، ثلث و رقاع را نیکو می‌نوشت؛ چنانکه این امر از امضای وی با عنوان «علی صوفی قلندر» دیده می‌شود. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۳۵)

حضور شیعیان ایرانی در دکن، زمینه ترویج زبان فارسی را در این منطقه فراهم می‌کرد. حاکمان دکن همواره علاقه‌مند به آموزش زبان فارسی بودند. از جمله کسانی که در زمینه ترویج زبان فارسی در این دوره فعالیت داشتند، می‌توان شاهنواز را نام برد. وی زبان فارسی را به ابراهیم عادلشاه دوم تعلیم می‌داد؛ چنانکه بر اثر آموزش‌های وی، ابراهیم در تکلم زبان فارسی مهارت یافت. (نصیر احمد، ۱۹۵۳، ج ۱، ص ۴۵-۴۷)

شعرانیز مورد توجه عادلشاهیان بودند. از مهم‌ترین آنان، نورالدین ظهوری و مالک قمی را می‌توان نام برد که هر دو از شاعران معروف شیعی شمرده می‌شدند.

۱. نمای کاخ سلطنتی که با تزیینات خیره‌کننده و طلاکاری شده آراسته بود، به شهر ویژگی‌های جاذبی می‌بخشید. در بنای این کاخ، تنها هشت هزار نفر به کار گرفته شده بودند. باغ‌های وسیع، ساختمان محافظین کاخ، عمارت‌های باتوان، جاده وسیع که از مقابل ساختمان اصلی کاخ شروع می‌شد و آن را به بیجاپور متصل می‌کرد، از ویژگی‌های این بنا بود. در دو طرف جاده نیز بازارها و مغازه‌ها در دو طبقه ساخته شده بود. معمارانی که در بنای این شهر در بیجاپور حضور یافتند، در طراحی و ساختن مساجد و آرامگاه‌های دوره عادلشاهیان نقش بسزایی داشتند؛ (شیرازی، نسخه خطی، برگ ۱۴۹-۱۵۲) مهتر محل (مجموعه آثار تاریخی معروف به روضه ابراهیم) و گل گنبد (آرامگاه محمد عادلشاه)، از جمله این موارد است. (زیری، ۱۳۱۰، ص ۲۸۱-۲۸۳)

ظهوری در سال ۹۸۰ از نیشابور به شیراز رفت؛ سپس در سال ۹۸۸ به احمدنگر کوچ کرد. ظهوری بعدها مجموعه‌ای از آثارش را برای فیضی (شاعر دربار اکبرشاه) فرستاد. به نظر می‌رسد، این مجموعه دربرگیرنده نخستین اشعار وی بوده که در احمدنگر به رشتۀ تحریر درآمده است؛ اما ظاهراً نسخه‌ای از آن نمانده است. وی مدتی در دربار نظامشاهیان به سر برزد؛ سپس در سال ۱۰۰۴ به بیجاپور رفت. ظهوری به دستور ابراهیم دوم، نزهای را به رشتۀ تحریر درآورد. همچنین از وی مقالاتی به جای مانده که با نام «سه نثر» معروف است. (همان)

مالک قمی نیز از شاعران شیعه‌مذهب بود که با ظهوری وصلت خانوادگی برقرار کرد. به نظر می‌رسد، وی نیز هم‌زمان با ظهوری وارد بیجاپور شده است. این امر به همکاری آنان در نویسنندگی انجامید؛ چنانکه با ترغیب ابراهیم عادلشاه دوم، مثنوی‌هایی به تقلید از مخزن الاسرار نظامی گنجوی توسط آنان سروده شد. گلزار ابراهیمی و خوان خلیل، از جمله عنوانین آثار آنهاست که در ستایش از ابراهیم عادلشاه دوم سروده شده است. آنان مورد حمایت ابراهیم قرار داشتند و پاداش‌هایی نیکو از جانب وی دریافت می‌کردند. (فیضی، ۱۹۷۳، ص ۱۳۷)

سیاست ابراهیم، در دورۀ پسرش محمدشاه همچنان ادامه یافت. محمد ظهور (فرزند ظهوری)، کتابی به نام محمدنامه تألیف کرد که حوادث دوران سلطنت ابراهیم و محمد عادلشاه را دربرداشت. هنگامی که روابط میان گورکانیان و عادلشاهیان در دورۀ محمدشاه به تیرگی گرایید، دربار بیجاپور چار بحران سیاسی شد و این امر به توقف مهاجرت دانشمندان ایرانی و شیعی به بیجاپور انجامید. از آن پس، درباریان و صاحبمنصبان مغول برای جذب شیعیان، تحف بالارزشی به آنان اهدا می‌کردند. (نورالله، ۱۹۶۴، ص ۱۲-۱۳) به رغم بروز بحران در قدرت سیاسی، علی عادلشاه دوم نیز مذهب شیعه را گرامی داشت. وی تشیع را توسط ملکه شهریار بانوبیگم ملقب به بارهۀ صاحبۀ (دختر سلطان محمد قطب‌شاه و همسر ابراهیم دوم) آموخته بود. عبارت «غلام حیدر صدر» که نشانگر تشیع و ارادت وی به حضرت علی است، در سکه‌های دورۀ وی دیده می‌شود. (همان، ص ۱۲-۱۳) حمایت از شعراء، علماء و هنرمندان مهاجر توسط عادلشاهیان، همواره دربار آنان را محل رفت‌وآمد افرادی شایسته و کاردار از مناطق مختلف اسلامی قرار داده بود. در این میان، ایران به عنوان منطقه‌ای شیعه‌مذهب، تأثیرات بسزایی در انتقال فرهنگ تشیع در دورۀ عادلشاهیان داشته

است. شیعیان از طریق فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، و با حمایت حاکمان عادلشاھی، برای مدتی به تفوق و برتری دکنی‌ها خاتمه دادند و موجبات تقویت و رشد فرهنگ تشیع در بیجاپور را فراهم کردند. این امر با توجه به گستردگی نفوذ تسنن و حمایت آن از سوی حاکمان مسلمان شبه‌قاره هند، دارای اهمیت است.

نتیجه

تغییر مذهب از تسنن به تشیع – که با استقلال یوسف عادلخان انجام گرفت – امری ناگهانی نبوده است. ریشه این مسئله، در دوره حکومت سنی‌مذهب ملوک بهمنی نهفته است. تمایلات شیعی برخی حاکمان بهمنی، به جذب شیعیان و سادات در منطقه دکن انجامیده بود؛ چنانکه یوسف عادلخان، خود از کسانی بود که تحت تربیت محمود گاوان به تشیع علاقه‌مند شد. با این حال، تمایلات شیعی همیشه بدان معنا نبود که حاکمان متمایل به تشیع بتوانند آن را به عنوان مذهب رسمی اعلام کنند. حضور سپاهیان سنی‌مذهب و گستردگی تمایل به تسنن، مهم‌ترین عاملی است که زمینه تقابل تسنن با تشیع را در منطقه دکن فراهم می‌کرد. از این رو، دربار حاکمان دکن برای پذیرش تسنن مساعد بوده است؛ چنانکه کمی سن حاکم وقت، بر شدت این امر می‌افزود و فرصت نفوذ عمال حکومتی سنی‌مذهب را افزایش می‌داد.

یوسف عادلخان ترک در دوره حضور خویش در دکن به عنوان یکی از فرماندهان نظامی ملوک بهمنی (حک: ۷۴۸-۹۳۴ق) منطقه بیجاپور را به عنوان اقطاع خویش دریافت کرد. وی تحت تربیت محمود گاوان (وزیر شیعی ملوک بهمنی) قرار گرفت و به مذهب تشیع گرایش یافت. ضعف حکومت ملوک بهمنی در سال‌های پایانی از یک سو، و شکل‌گیری حکومت شیعه‌مذهب صفوی در ایران از سوی دیگر، انگیزه یوسف عادلخان را در تشکیل حکومتی مستقل و شیعه‌مذهب در بیجاپور تقویت کرد. وی پس از اعلام تشیع و رسمیت دادن به آن، سیاست ملایمی را با اهل‌سنّت دریش گرفت و به آنان در اجرای مراسم مذهبی آزادی داد. با این همه، مخالفت فرماندهان نظامی (گروه‌های دکنی)، آغازگر تقابل تسنن با تشیع گردید. سپس هنگامی که وی تشیع خویش را به اطلاع شاه اسماعیل صفوی رسانید، رحلت کرد. در چنین شرایطی، زمینه برای رسمیت یافتن تسنن آماده شد. یوسف عادلشاھ، خود این زمینه را فراهم کرده بود؛ زیرا به دلیل کمی سن فرزند خویش اسماعیل، فردی سنی‌مذهب را به سمت نایب‌السلطنه برگزید. با این همه، تلاش آفاقی‌ها و وفاداری

آنان به اسماعیل عادلشاہ، تشیع به عنوان مذهب رسمی اعلام شد. تشکیل سپاه از میان آفاقی‌ها و ارسال سفیر از سوی شاه اسماعیل صفوی به دربار عادلشاہی، از عواملی بود که زمینه تثبیت تشیع را به مدت دوازده سال در دربار عادلشاہی فراهم کرد. اسماعیل عادلشاہ، همچنین به تقلید از صفویان، شعایر شیعی را در قلمرو خویش ترویج کرد. با این همه، ابراهیم عادلشاہ سیاستی متضاد با سیاست پدر خویش (اسماعیل) اتخاذ کرد. اقدامات وی برخلاف روش اسماعیل عادلشاہ، در راستی تقویت تسنن و سرکوبی تشیع بود؛ به ویژه آنکه وی سپاه را از حضور نظامیان آفاقتی تخلیه کرد و دکنی‌ها (اهل تسنن) را جای‌گزین آنان نمود.

حضور افرادی مانند خواجه عنایت‌الله شیرازی و ملافتح‌الله شیرازی — که شیعه‌مذهب بودند و به عنوان معلمان فرزندان ابراهیم (طهماسب و علی) خدمت می‌کردند — سرآغازی برای بازگشت تشیع بوده است؛ چنانکه علی (به عنوان جانشین ابراهیم) تشیع را به رسمیت شناخت و آفاقتی‌ها را مورد توجه قرار داد. اختلافات میان دکنی‌ها و آفاقتی‌ها که از عوامل اصلی بروز تقابل تسنن با تشیع بود، در دوره حکومت ابراهیم دوم شدت یافت. ابراهیم دوم به دلیل کمی سن، به مدت هشت سال حکومت را به دلاورخان حبسی — که دکنی و اهل تسنن بود — سپرد. از این رو، بار دیگر آفاقتی‌ها برکنار شدند و تسنن رسمیت یافت. دلاورخان بر ضد شیعیان اقداماتی انجام داد؛ اما حضور شخصیت‌های بر جسته شیعه‌مذهب، مانند سعد الدین عنایت‌الله ملقب به شاهنوازخان و دیانت‌الملک شیرازی، و اقدامات شایسته آنان در اداره امور حکومتی، به اتخاذ سیاست میانه‌رو توسط ابراهیم عادلشاہ دوم نسبت به شیعیان انجامید.

با آنکه اختلافات میان دکنی‌ها و آفاقتی‌ها به تقابل تسنن با تشیع انجامید، فعالیت‌های فرهنگی برخی حاکمان عادلشاہی، زمینه تقویت و ترویج تشیع را فراهم کرد. حضور شعراء، دانشمندان و هنرمندان شیعه‌مذهب در بیجاپور، که تحت حمایت‌های حاکمان شیعه‌مذهب عادلشاہی بودند، فعالیت‌هایی را در زمینه خوش‌نویسی، معماری، احداث مدارس و بناهای، شعر و آموزش زبان فارسی به دنبال داشت. احداث بناهایی مثل باغ‌های متعدد و نام‌گذاری آنها با نام امامان شیعه و نام فدک، که در راستای ترویج فرهنگ تشیع انجام می‌گرفت نشانگر نفوذ تشیع در بیجاپور و دستاوردهای آنان در این منطقه است.

فهرست منابع

الف. نسخ خطی

۱. اسد بیگ، واقعیات اسدیگ، نسخه خطی، دانشگاه علیگر، شماره ندارد.
۲. بخاری، شرف الدین محمد بن احمد عیسی بن علی، طبقات محمود شاهی (تاریخ گجرات)، نسخه خطی، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، شماره ندارد.
۳. حسینی، خورشاه بن قباد، تاریخ قطب شاهی، نسخه خطی، موزه سالار جنگ، حیدرآباد، ش ۳۵۳۴.
۴. شیرازی، رفیع الدین، تذکرة الملوک، نسخه خطی، موزه سالار جنگ، حیدرآباد، ش ۱۴۲/۳۶۲.
۵. ضیاء الدین محمد (معروف به سیدامجد حسین بن حافظ سیداشرف الحسینی)، تاریخ دکن یا ریاض الرحمن، مشهور به تاریخ امجدیه (احوال خطه ابرار)، نسخه خطی، موزه سالار جنگ، حیدرآباد، ش Hist ۸۹، ۳۵۹.
۶. نیمدهی، قاضی عبدالعزیز، طبقات محمود شاهی، کتابخانه ویندسور، لندن، ش ۲۷۱.
۷. یحیی خان (میرمنشی فخر سیر)، تذکرة الملوک، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگر، ش ۱۱۴۷ E Th ۴۰۹-۱۱۴۷.

ب. کتب چاپی

۹. اطهر رضوی، عیاس، شیعه در هند، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه، ۱۳۷۷.
۱۰. باسورث، ادموند کلیفورد، سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدراهی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
۱۱. پارسا دوست، منوچهر، شاه اسماعیل اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۵.
۱۲. ترکمان، اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش محمود تاجر کتابفروش خوانساری، تهران، کارخانه آقا سیدمرتضی، ۱۳۱۴.
۱۳. چندبهار، لاله‌تیک، بهار عجم، تصحیح دکتر کاظم ذرفولیان، تهران، طلایه، ۱۳۸۰.
۱۴. خافی خان، محمد‌هاشم، منتخب اللباب، کلکته، بی‌نا، ۱۹۲۵م.
۱۵. دوسرسو، سقوط شاه‌سلطان حسین، ترجمه دکتر ولی‌الله شادان، بی‌جا، کتاب‌سرای، ۱۳۶۴.
۱۶. زبیری، میرزا ابراهیم، تاریخ بیجاپور (مسماً به بساطین السلاطین)، حیدرآباد، بی‌نا، ۱۳۱۰.
۱۷. سبحان‌رای بهندرای، خلاصه التواریخ، تصحیح ظفر حسن، دهلی، بی‌ای، ۱۹۶۱م.
۱۸. صاعدی شیرازی، میرزا نظام الدین احمد، حدیقة السلاطین، تصحیح و تحشیه علی‌اصغر بلگرامی، حیدرآباد دکن، ۱۹۶۱م.

۱۹. طباطبا، علی بن عزیزالله، برهان مآثر، دهلی، بی‌نا، ۱۳۵۵.
۲۰. طریحی، محمدسعید، **المملکة البهمنیة**، هلند، بی‌نا، ۱۴۲۷ق.
۲۱. فرشته، محمدقاسم هندوشا، **تاریخ فرشته (گلشن ابراهیمی)**، کانپور، ۱۳۰۱.
۲۲. فیضی، انشاء، بهنور، بی‌نا، ۱۹۷۳م.
۲۳. فیگوئرا، دن کارسیا دسیلوا، **سفرنامه**، ترجمة غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳.
۲۴. کرمی، مجتبی، **نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن**، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳م.
۲۵. عبری، زین الدین بن عبدالعزیز، **تحفة المجاهدین فی بعض اخبار البرتغالیین**، حققه امین توفیق طبیبی، طرابلس، دعوت الاسلامیة، ۱۹۸۷م.
۲۶. معصومی، محسن، **فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی** دکن در دوره بهمنیان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹م.
۲۷. مقیم هروی، خواجه نظام الدین احمد بن محمد، **طبقات الکبری**، تصحیح محمد هدایت، بنگال، بی‌نا، بی‌نا.
۲۸. منجم، ملاجلال الدین، **تاریخ عباسی یا روزنامه ملال جلال**، بهاهتمام سیف الله وحیدنیا، بی‌جا، وحید، ۱۳۶۶م.
۲۹. میرابوالقاسم رضی الدین بن نور الدین، **حدیقة العالم**، بهاهتمام سید عبدالطیف شیرازی، حیدرآباد دکن، بی‌نا، ۱۳۰۹م.
۳۰. نذیر احمد، قند پارسی، به کوشش دکتر سید حسن عباسی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۱م.
۳۱. نصیر احمد، **زندگی و آثار ظهوری، الله آباد**، بی‌نا، ۱۹۵۳م.
۳۲. نعیم، آ، **مکاتیب فرمان صفویه**، حیدرآباد، کتابخانه آصفیه، ۱۹۷۴م.
۳۳. نوابی، عبدالحسین، **ایران و جهان**، تهران، نشر همام، ۱۳۷۰م.
۳۴. نورالله، **تاریخ علی عادلشاه**، حیدرآباد، بی‌نا، ۱۹۶۴م.
۳۵. نهادنی، عبدالباقي، **مآثر رحیمی**، تصحیح محمد هدایت حسین، کلکته، بی‌نا، ۱۹۲۴م.
۳۶. هاشم خان، محمد، **منتخب اللباب در احوال سلطانین ممالک دکن، گجرات و خاندیش**، تصحیح سر ولزلی هیگ، بهاهتمام انجمن آسیایی بنگاله، کلکته، نشر انجمن آسیایی بنگاله، ۱۹۲۵م.

ج. تحقیقات انگلیسی

37. Bosworth, E.c., **The Islamic dynasties**, University Press, Edinburgh, 1967.
38. Cambridge, **History of India (Turks and Afghans)**, Edited by Worlsey Haig, London, University Press, Cambridge, 1958.
39. Devare, N, **A short history of Persian literature**, poona, 1961.

40. Khalidi, Omar, **Dakan under the sultan, (The shiites of the Deccan)**, New Delhi, 1991.
41. Khalidi, Omar, **Muslims in the Deccan (A History Survey)**, New Delhi, 2006.
42. Momen, Majan, **An Introduction to Shia, Islam**, Yale University Press, New Haven and London.
43. Naqvi, Sadiq, **The Iranian Afaquies Contribution to the Qutb Shahi and Adil Shahi kingdom**, University Grants Commission, New Delhi, 2003.
44. Pinault, David, **Horse of Karbala, (Muslim Devotional life in India)**, New York, 2001.
45. Rizvi, S.A.A, **A socio Intellectual History of the Isna Ashari Shia in India**, Canbrro, New Delhi, 1986.
46. Sharif, Jafar, **Qanoone – Islam or the customs of the Mousalmans of India**, Translated by G. A Herklots, Low price publications, New Delhi, 1999.
47. Sherwani, H. K, **Mahmud Gawan, the Great Bahmani Wazir**, Kitabistan, Allahabad, 1942.
48. Yazdani, G., **The Early History of The Deccan**, Oxford University, London, 1960.

د. مقالات

49. Ghausi, Iftikhar Ahmid "Muslims in the Deccan in the middle age", **Islamic culture**, Hyderabad, July, No.2, 1975.
۵۰. صادقی علی، محمود، «تأسیس حکومت عادلشاهیان در دکن و سیاست‌های مذهبی یوسف عادلشاه»، **اندیشه تقریب**، شماره ۲۱، ۱۳۸۸.
۵۱. عالمی، خدیجه، «محمود گاوان، وزیر گمنام شیعی در دکن»، **شیعه‌شناسی**، شماره ۳۸، ۱۳۹۱.
۵۲. —————، «ملوک یهمنی و جایگاه تشیع در دکن»، **شیعه‌شناسی**، شماره، ۱۳۹۱، ۳۹.
۵۳. نجاتی حسینی، راضیه، «گسترش اسلام و تشیع در شبه‌قاره هند»، **مجموعه مقالات چهارمین کنگره بین‌المللی جغرافی دانان جهان اسلام**. ۱۳۸۹.